

شعر غریب

چه قدر سکنه ، دقت که از شما پرسیده ، شرف غریب نفی می ؟ آیا بتواند خورا  
حواصیب رسیده

بار سنگه ۳۳ عرب و بحم در ابع باب کبیر انی لکم لانه و الا انفر صحنی تقرانه  
" شرف غریب آنگه ذوق ان آن آنرا آفتاب کند ، ملوان همنه شرف غریب  
صیت دل تموان دسل غریب آنرا ذکر کرد . بیدرک و لا یوصف "

" ما میفرماید قدریم دقتی که شد دیگر معانی و معانی محقق آنرا را بدست  
آوریم ، تا دین دریم محیط با حق دائم و حواصیب داد

ما سیدانیم که بعضی از صنایع با رفع و ذوق ان آنی ارتباط دارند . یک یا بلون  
تنگ یک رنگ آن نیز ما را به ، یک محسوسه بدیع ، یک کل لطیف معطر و یک رنگ  
در سقا دریا بعضی مثل یک شرف غریب بدون اینکه به بیند یا شنوند را شنیدند  
اسرار و سکه لال و استنتاج بخیر کنند ، ادرا محظوظ نمودیم دماغ ما در احوال  
وکت دائم و در برابر غریب و خوشی خود خاضع می نماید . و الا این تا اثر و عمل بر هم  
بدون یک انزلی هم دامنه و کشف مشغول می شود و باید آن تا همه و تفکر را بدست آورد



شعر عربی ؟

باز همندین شعر عربی باین جهت شکر را در آنست که کفایت در آورد . باین جهت که شعر عربی  
عواطف و انفعالات و احاسان و رقصه و نیکوایان حاصل متفکران است

پس شعر عربی چیزی است که از احاسان ، عواطف و انفعالات و از حالات ادبیه  
صاف خود از یک ذوق پر ایمنی و دلجوئی که هرگز نیکو نشد یک شعر عربی  
دیگر سخن پرورانی ، حکایت کند . باین جهت که آنجا هر که فقط از روی  
علم و درسی دسترس حافظه و استعاره زیاد در دسترس است و اما سخن  
طبع موزون یافته و شعر میگویند ، شاعر نبوده و استعاره آنرا از روی آگاهی نمیکند  
شاعر که در روز عید لا اوزر با عید ولادت با پدر او مجبور با نطق با محتاج است  
که صحبت از کرده و مجموع معنی با طرز معنی و قاعده کفایت بر این مدعا خود  
و اثر نامه آلود شاعر است . اگر چه ، باین قصد آهرا که این اثر است  
سافه است . سخنوران مثل یک تا بچونق است ، یک رفته عاقلانه با یک سخن  
پرورانی تلقین نمود . شعر که مقصود ما است <sup>(صفت شعر)</sup> شعر است که از یک دماغ شاعر  
خلق و در یک وقت ازاد ، با وقت مایل در مجموع احاسان و در الم  
عواطف و عواطف گوناگون و در یک حال میانی گفته شده است . این چنین  
شعر ، یعنی مانند یک روح پر ایمان چه شود که خوب شود یا چه شود که خوب شود



دو نکتہ آج ۵ - ۱۶۱۵

توضیح - ۷۱

چھوڑ کر نہ اپنے خود شرفی نفس، علیہ چھوڑ کر شکر اور اجوبہ دہی را  
ناخوب بنید از کی خوشانی آمد و از کی بد خوشانی نماند.

نومند سگوه : یاد داری کہ یک شورا ما بنید یا دیگر در آن جوانی  
داوند بنید و یا خودمان ہم وقت دیگر از آن دیگر دور بنید یا  
نمید یا کہ ما با اسفار صل مند کہ علی معروف است یا هیچ اثر کریم  
دیگر اسفار گناہ یا بنید در آن دور بنید

میدانہ اسفار شورا اراں آنا کہ مردم - این گناہ کہ اس  
از اسفار شورا آمد درناز وقت سر بردانہ

رذکر و سعادت پر دوستم مردم و غمناک گنہ بودمانہ دلا آرزو

اسفار شان لطافت و پاکیزگی و تجوی با انان صحت منگہ دلا روح نام  
دلا

خود حکایت منگہ . دل تفرل آ غصہ، غمناک فرقی دلا

دلا حکم سناش اید آ دلا درنگ نزد سناش و غمناک علم و تندرست

(۲۱۵)

بای واری شکر را ما ما ہانہ دلی !



شرفیه - ۱۷

شرفیه، یعنی اصحاب دوروتی که از جانب پادشاهان و از روی اطلاق عالی آن بر جای آمده است  
لفظ اصطلاحات، حسن ترکیب، بیجمع و مورث و ماضیه، صحت یا سقم قواعد و لغوی  
نظریه اینهاست که در صورتی که در صورتی که حکم و ماضی واقع گشته، هر چه پدید آید  
افلاق گویند در نوع گفتن یک شوا یا ماضی یک مثال قرار میگیرد که باید  
آنچه آن شوا و شرفیه خوانند.

شرفیه را بدو قسم تقسیم میکنم.

۱- شرفیه عمومی

۲- شرفیه ضمیمه

در شرفیه عمومی - اصحاب سید و افلاق عالی نامند و در این سینه ما الفهم  
که شرفیه نامند که در این مورد هم حال از شرح افلاق بعد از آنکه میاورم و در آن  
که شرفیه آنرا هم را نیز گفت میکنم. آنوقت ما بین اینها آن نسبت که از حد  
افلاق نسبت ضمیمه از حد پدید میآید شرفیه منزه و این خوبی هم از  
آن نسبت بر چه در حاجت افلاقه و میان نام عمومی در گشته باشد یعنی  
دارای افلاق خراب عمومی و میان سید عمومی بود ما به آن نسبت  
شرفیه عمومی و آن را هم عمومی خوانند



ممال است که دارای افلاق عمده و صفات سببه از قبیل بی طعمی و سردی  
مکرر و کفایت بر هم و عدالت طبعی است و در اعتقادی روحی است مزاج و حکمت  
دماغ و امثال آنها بنیاده سوانه شور بگویی که هم گم آرا خوب بدانه  
صند ضرایب که در خوبی شود رضای دل و سایر خوبی شور غمناک و واضح

بهمی بوقعت زمان و مکان در روح

در حالت حافیه شام و عیان و طرز ادار شو

تولف میگوید. همان یک شور در وسط یک سان و سایر زمان مخصوص بود و چون  
گردد راجع آن شو گوید بر صند شور خوب بنیاد است از هم تا شور میگویند دل پر  
ازند آن خوبی خود را از دست

دل جان میگویند شور خلق بر گزار ادارای صفاتی که در نزد تمام ملل

سبب میباشند در حالتی که احساس در میان روح او آنها در هر حالت و  
خوبتر است و شور بگویی که حاکم از افلاق او و از احساس او است

این شور قدر آن خوب بود هم در زمان خود او هم در زمان بعد از او - هم در نزد

همه زمان او هم در نزد ملل سایر و در هر مورد و از این صدها که عیان است

در سراسر آفاق با زینت سبب از قبیل وزن و جمع اصطلاح جن بر کبی



تاریخ

تاریخ زمان و مکان و غیره بیکدیگر در فصول آن شرح و توضیح می‌دهند

در این مورد می‌بینیم که فصولی که فوقاً می‌خوانیم اگر از فصولی افلاک است و در میان  
این فصلی که در او و چون این دو تا هم در یک وقت و در نزد یک مکان  
تا معلوم و نامعلوم بودن در صاحب افلاک و صاحب علم که گذشت بدین  
دوره در مورد آن در آن ممالک و احوال که با افلاک و علم و حالت می‌بینیم  
گفته شود هر وقت که فصولی که در آن است

پس در فصول عمومی که در آن است که از امر یک حالت عمومی و دیگر  
رشته افلاک و فصول عمومی گفته شده است. این فصول هم در فصول  
مگر در نزد کسی یا کسی که افلاک است و احوال او در نزد آنها نیز می‌بینیم

با این احوال که از یک ماه و یک سال که در آن است و در آن  
عبارت است که در آن یک ماه جسم را که از آن می‌گذرد و در آن است  
و در نزد او این است و در آن است و در آن است

و اگر کسی که در آن است که در آن است که در آن است

مگر با این است که در آن است که در آن است که در آن است

و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است



دانشنامه شماره ۱۹۱۸

حرف فـ - ۱۷

دلیل آنکه حرف فـ صا را در مورد که در آن کلمات  
 که حال و دارد و حال کلمات  
 صواب دارا یک مضمون است که نزد همه ملل عالم بصورت  
 در تمام نثر این صفت را دارا در موقع گفتن این نثر دارا یک صفت  
 و تا آنکه فوق العاده بود است. این است که در هر زمان و در هر زمانی  
 این نثر را ترجمه نموده و خوانند و بجا می آید. (۲۸۹)

تا آنکه بی بدید افلاک از سار و جودنا نثر بهر آنکه تا خواننده آنرا بداند که نثر  
 در سار خود را در محفظه ابداع و کلمات گفتن آنرا آسان و جاودانه نگاه میدارد  
 و حرف فـ به حکم از سبب ترین اطلاق آن در ترین اصوات و لطف ترین  
 سلیقه است اما هر چه این صفت در آن نثر و عمومی آن بود آن نثر عمومی آن  
 در و با آن نثر گردد.

حرف فـ آنست که خوب است که در حرف فـ نثر و خوب که نثر و خوب که نثر  
 و خوب ترجمه شود و این نثر را نثر در گفتن آن نثر اطلاق سابقه عالی است و  
 میان نثر و سلیقه کافیه و نثر است







”منجمله نزدیکترین آنها، فردوسی طبرانی موسی است که با فتنه صیات و سادگی  
 معنیست و عمرت زندگانی او افلاق او را تصنیف نموده و نیز هست و عمو نقیر و اراد  
 سر او از اسفار او نوبت پیدا است. همان افلاق مصفا و عمو نقیر در شاد است نظری او بوده  
 که اولاً او را تنظیم تاریخ نمایان خودتر و او را ساقه و سر کند است که چون سوسا  
 و تملقن خود را در دربار پادشاه مستبد چون محمود قوی ساقه و نقیره چایدر و تملق  
 و ددانه درباریان را آرام دلگزار وقت را الهی صفا و صلب نماید و افلاق او  
 او را بی رحمانه و عمرت نقیر بدان بزرگی نسبت محمود دادار کند و عمو  
 مطردین دستور محمود در اراد

استاد منقیر را که مادام و شایسته بدانیم، نه فقط بواسطه قرالت  
 الفاظ و تنگی سبک در صن ترکیبات است، زیرا دیگران نیز با همان قرالت  
 در صن ترکیب شو گفته اند و علاوه بر این استعاره زودتر شده است. بلکه صن بعد  
 زد و کا حفا در صن افلاق گویند و بزرگی دماغ و دعوت صدر و عمو صبت نامی  
 است که آن استاد را در صن یک سینه نیال آ و اعصا است بلکه دو طبعه بود که  
 مادام که استاد منقیر را میخوانیم در هر مورد باید تا صفر نزدیکوار و گرم نقیر  
 و نامت و شایع رو بودیم

دو گز و دو پای من آنگفت + تمام دستا و سال نمود گز  
 بیستم بد بگونه بد قول نمیت + بنام از نمیت بد و سال به



توضیح - ۷

دقیقاً که برآید است شایسته از او است " و افلاک شکر ارضه ال قوت منوره  
 " اشعار عنقریب یا بعد از آن که از حد فائت و خرافات و دقت معانی و  
 اسکا م الفاظ و اصطلاح، دارای معنی که چون در هر اثری تنفیذ شده و  
 عالی و سافه شده اند، قابل ترجمه و تفسیر عمومی نیستند و همواره عمیق و شایسته  
 و شکرمانند یافت، زیرا پدید آید که احسان و طبیعت در کلمات او کم و بیش  
 نسبت در سایر اشعار استعمال برآید و کما بجزئی در آنجا همان حد و فراتر صمیمانه  
 در او گذشته بود و یک غزل برآید که یک شعر در آنجا مکتوب است، یک جمله  
 و اشعار شایسته در تمام اشعار او نیست و در اشعار او که از او بقصد است نیز محققاً  
 از همین قبیل بوده اند. خود عنقریب در حاشیای مکتوبه:

غزل رودکی و اردک و غزل از من رودکی و اردک

( ۳۴۴ )

ص سدید عظم و دقت مکتوبه که از جمله لطف موسیقی دانی و خوانندگی و دانندگی  
 در فرق مکتوبه است، تفاوت او را غالباً پس گوئیم نمونه، بعد از  
 تفاوت گوئیم فرق را نمیتوان در تعداد اشعار در اول و دوم قرار داد.

کلمه سنائی غزلی در اصل عمر شمس سار سزار در بابی بدیبا سلطان  
 ابراهیم رفت و در آستانه و او را بدید مکتوبه



خروج - ۷

در ادوار از سطح بار سقفش و ... از محیط خود متوجه در محیط حلال است  
گفته می شود و این امر از محیط دستفراوان و در باره سایر ملکه که  
مدکان نهادند و غیره را در آنجا که در وقت عافیت که خود را خود را  
بسیار بزرگ و حکیم می پندارند و در وقت گرفتاری (عده) بدین معنی می گویند  
ملکه

من نه مردان در روز و جام  
گر تو باقی در روز افانم  
بجز اگر کنم و گر حوام  
بسیار که (تاج) نشانی

بار ملکه و سایر اولاد سنائی که در صبح در بار است بی اندازه است و دست است  
ولی اسعار بعد از آنکه در ادوار از در بار است فوق العاده قبل و قابل توجه است  
دیگر

همین که مورد سلسله در مع ارتز و سادات سلاطین گفته شد  
موقعی بزرگ و غیره در از لفظ نظر اهل حق در ادوار زمین می بینیم آنرا  
بجمله کنیم بگوئیم مثل سفر گفته دل قصه و قطعاتی که در فراوانی اوضاع  
سلطنت در وقتش است و مردانگی در ملکه از غیب بیگناهی خود  
گفته است بی اندازه مؤثر و البته در ادوار احوال و حال در همه است